

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فریبرز سنجرى
۲۹ سپتمبر ۲۰۱۶

کتاب سازی با نام رفیق حمید اشرف

۲

عدم رعایت برخی اصول

حمید اشرف این کتاب، تا آن جا نسبت به سرنوشت افراد محبوس در زندان و یا ناشناخته برای رژیم شاه غیر متعهد است که با لابلای گری ، تمام مسایل را در مورد آن ها افشاء می نماید. در این کتاب "دیاگرام" ی از روابط گروه جنگل کشیده شده و مشخصات افرادی که در ارتباط با مهدی سامع بوده اند ، مشخص گردیده و گویا رفیق حمید از آن ها نام برده است. این کار در شرایطی از طرف حمید اشرف کتاب مورد بحث صورت گرفته که مهدی سامع در زندان بود و حمید اشرف نمی دانست که آیا در بازجویی های مهدی سامع چنین روابطی آشکار شده و نام افراد مرتبط با او برای دشمن شناخته شده است یا نه. حال اگر بدانیم که رفیق حمید اشرف واقعی در جزوه "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" حتی به وجود مهدی سامع اشاره ای هم نمی کند ، چه رسد به این که نامی از او ببرد و دیاگرام روابط او را ترسیم نماید ، این موضوع بیشتر برجستگی پیدا می کند که حمید اشرف این کتاب چرا مثل قبل عمل نمی کند و چرا نقش کاملاً برجسته ای برای مهدی سامع قائل می شود!؟

اساساً نام بردن از کسانی که در زندان های شاه محبوس بودند و افشای مسایل ناشناخته برای بازجوها در مورد آن ها عملی غیر اصولی بود که هیچ رفیقی در سازمان به آن مبادرت نمی کرد و رفیقی چون حمید اشرف هم نمی توانست مرتکب چنین خطائی شود.

همین جا به این موضوع هم اشاره کنم که در صفحه ۲۹ این کتاب از خواهر رفیق سماعی هم نام برده شده و آمده است که "کت ها را رفیق سماعی در خانه به کمک خواهر خود آماده کرده بود" که با توجه به زندگی علنی خواهر رفیق سماعی در آن زمان و در شرایطی که رفیق سماعی هم دستگیر نشده و در جنگل کشته شده بود باز نمی توان افشای این موضوع و انجام چنین بی مبالاتی را به رفیق حمید اشرف نسبت داد.

نسبت دادن روایت های نادرست به رفیق حمید اشرف

در صفحه ۱۸ کتاب مورد بحث ادعا شده که یک مرکزیت اجرائی برای گروه "به وسیله من و اسکندر و سامع تشکیل می شود و تا اواخر زمستان ۴۹ به کار خود ادامه می دهد، و در اواخر زمستان ۴۸ خبر می شویم علی صفائی به

ایران آمده است ، او با ما تماس می گیرد. سامع نیز در جریان این تماس هست، ولی به زودی به علت رفتن به سربازی، وظایفش به عهده مشیدی گذارده می شود و از این پس مشیدی در جلسات مرکزیت اجرایی شرکت می کند".

اولاً واقعیت این است که گروه جنگل اساساً چنین مرکزیتی با چنین ترکیبی نداشته است. اما اگر هم چنین امری واقعیت داشت ، باز این سؤال مطرح می شود که چرا در شرایطی که در زمان نوشتن این کتاب سامع در زندان بود ، حمید اشرف این موضوع را افشاء کرده و در ارتباط با تماس رفیق صفائی با رفقای گروه تأکید هم می کند که "سامع نیز در جریان تماس است؟!؛ براستی چرا در این کتاب مرتب مسایل مربوط به مهدی سامع که در آن دوره یک زندانی سیاسی بود ، بدون رعایت اصول مخفی کاری آن هم از زبان رفیق حمید که یکی از سمبل های برجسته رعایت چنین اصولی بود مطرح می شوند و چرا این همه روی نقش مهدی سامع در گروه جنگل تأکید می شود؟ برای درک این موضوع لازم است این موضوع را در نظر داشته باشیم که وزارت اطلاعات در کتاب "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن [دلو] ۱۳۵۷" نوشته بود که: "مهدی سامع مزد این همکاری خود را دریافت کرد. در حالی که او و حسن پور وضعیتی مشابه در گروه داشتند؛ حسن پور به اعدام محکوم شد و او از مجازات اعدام رهایی یافت". بی شک بین این نوشته و ادعاهای کتاب چاپ شده به نام حمید اشرف در ارتباط با مهدی سامع رابطه ای برقرار است که آینده این ارتباط و اهداف جمهوری اسلامی در این زمینه را هر چه بیشتر نشان خواهد داد.

حمید اشرف این کتاب در صفحه ۳۵ و ۳۶ به یاد ایرج نیری هم می افتد که "انبار آذوقه واقع در قلّه کاکوه" توسط او زده شده بود که در زیر شکنجه این موضوع را برای ساواک رو می کند. او در زمانی که گویا حمید اشرف کتاب مورد بحث را می نوشت زندانی سیاسی بود که به حبس ابد محکوم شده بود. نوشته شده است که: "جوانی بلند قامت و خوش سیما و بسیار ساده دل و مهربان بود" و سپس در ادامه آمده است که "من با دیدن او از خود می پرسیدم" که: "آیا براستی او مشکلات کاری را که شروع کرده است می داند؟ یا فقط شور و شوق انقلابی، انگیزه او در اقدام به پذیرفتن این راه شده است؟" آیا واقعاً نویسنده این سطور می تواند رفیق حمید باشد؟ آیا رفیق حمید آن قدر بی مبالا بود که در حالی که قبل از دستگیری ایرج نیری در مورد وی این چنین می اندیشید ، ولی مانع از آن نشده بود که کار مهم انبارک زدن در کوه به وی سپرده نشود!؟

در این کتاب شاهد مواردی هم هستیم که با این که موضوع اصلاً بار امنیتی نداشت اما از آوردن نام فرد مورد نظر خودداری شده است. برای نمونه در صفحه ۹۰ جزوه مزبور وقتی که نویسنده می خواهد اولین سر نخ هائی که به ساواک اجازه داد ضربات خود به گروه جنگل را وارد سازد بیان کند می نویسد: "در دی ماه چهل و نه در جریان یک تظاهرات دانشجویی یکی از دانشجویان دانشکده فنی گرفتار می شود. این دانشجوی اعتصابی... ، به جای آدرس منزل خود ، آدرس منزل دوستش را می دهد. پولیس برای بازرسی آن جا ریخته و چمدان را کشف می کند". این موضوع در ارتباط با تاریخ گروه جنگل روشن است که سرخ ضربه، دستگیری یکی از دانشجویان مرتبط با این گروه بود. اما این دانشجو که نویسنده از ذکر نامش خودداری کرده است ابولحسن خطیب نام داشت که اتفاقاً دانشجوی همان دانشکده ای بود که خود رفیق حمید اشرف در آن جا تحصیل می کرد. معلوم نیست نام ابولحسن خطیب که بیانش فاقد هرگونه بار امنیتی است و ساواک هم آن را می دانست چرا از طرف نویسنده ای که همه جا اسامی گروه را حتی با نام اصلی و نه مستعار می نویسد در این جا قید نمی شود. آیا این نشان نمی دهد که نویسنده این جزوه هر کس بوده علاقه مند بوده است که تنها برخی اسم ها را با برجستگی مطرح کند؟ اما در این جا دو نکته قابل توجه دیگر هم وجود دارند ، اولاً ابولحسن خطیب روز ۱۶ آذر [قوس] سال ۴۹ دستگیر شد و نه در "دی ماه [جدی] چهل و نه" همه کسانی هم که به تاریخ سازمان چریکها علاقه مند بوده و هستند نیز این تاریخ را می دانند. به خصوص که در روزنامه های رژیم شاه

در ۲ دی ماه [جدی] سال ۴۹ و پس از شو تلویزیونی مقام امنیتی (پرویز ثابتی) در رابطه با فعالیت های تیمور بختیار اشاره ای هم به دستگیری "یک گروه خرابکار" شده بود که در آن اشاره نام ابوالحسن خطیب ذکر شده بود. (۳) همچنین رفیق حمید می دانست که ابوالحسن خطیب به وسیله سازمان امنیت دستگیر شده و این ساواک بود که به آن خانه یورش برد و آن چمدان مملو از اسناد درونی را پیدا کرد. در حالی که در این کتاب نوشته شده که "پولیس برای بازرسی آن جا ریخته و..." رفقای آن دوره و از جمله رفیق حمید در مورد کاری که توسط ساواک انجام شده بود لفظ "پولیس" را به کار نمی بردند. برای نمونه رفیق حمید در جزوه خود "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" می نویسد: "به هر حال انتظار بیش از حد، و عدم یک سازمان محکم زیر زمینی شهری در آن موقع در تاریخ ۱۳ بهمن [دلو] نتایج مخرب خود را به بار آورد. در این روز حمله تدارک شده سراسری سازمان امنیت به گروه ما شروع شد". بنابراین اگر کسی تاریخ دستگیری ابوالحسن خطیب که به دستگیری رفیق غفور حسن پور منجر شد را "دی ماه [جدی] چهل و نه" بنویسد و به جای سازمان امنیت از پولیس نام ببرد خود نشان می دهد که آن شخص نمی تواند رفیق حمید اشرف باشد.

تناقض

جدا از مواردی که در بالا توضیح داده شد مطالعه کتاب، خواننده را با تناقضاتی مواجه می سازد که نمی توان آن ها را به رفیق حمید نسبت داد. برای نمونه در صفحه ۲۱ نوشته شده که: "سماعی به وسیله سماع به من معرفی شده بود که در گیلان معلم بود." و در ادامه می نویسد: "بدین سان ما با وجود او و رحیمی دو خانه در گیلان داشتیم". اما نویسنده کتاب منتشر شده به نام رفیق حمید که رفیق سماعی را معلم قلمداد می کند، در ادامه مطلب این را فراموش کرده و می نویسد: "اواخر زمستان کار ما، شناسائی بود که روز های جمعه صورت می گرفت چون من و سماعی دانشجو بودیم و روز های جمعه تنها فرصت ما بود..." واضح است که هر کس همین دو جمله را آن هم با چند خط فاصله بخواند متوجه می شود که اگر نویسنده این جزوه رفیق حمید بوده او نمی توانسته در آن واحد رفیق سماعی را هم معلم و هم دانشجو قلمداد کند. دانشجویی که تنها روز های جمعه بیکار است و معلمی که با وجودش یک خانه به خانه های گیلان اضافه می شود! از آن جا که در واقع رفیق سماعی دانشجو بود و نه معلم و خود رفیق حمید هم در جمع بندی سه ساله در رابطه با وی نوشته است که: "رفیق سماعی جوان دانشجوی فعالی بود" تنها کسانی می توانند چنین اشتباهی را مرتکب شوند که قصدشان آن است که از میان انبوه مدارکی که به دست شان افتاده، داستانی سر هم کنند و آن را به نام یکی از رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق به مردم قالب نمایند!

مورد دیگری که باز هم نشان می دهد این نوشته نمی تواند متعلق به رفیق حمید اشرف باشد اشتباهی است که از هر کس سر بزند از رفیق حمید سر نمی زد. در صفحه ۴۶ جزوه مزبور نویسنده می نویسد که: "دو نفر از رفقای سال ۴۶ از زندان آزاد شده بودند" در این جا انوش صالحی زیر نویس گذاشته و متذکر شده است که "این دو نفر فرخ نگهدار و محمد مجید کیان زاد بودند". قبل از پرداختن به این موضوع بهتر است ادامه مطلب را از جزوه منتشر شده که ادعا شده به قلم رفیق حمید اشرف است، دنبال کنیم: "ما علتش را نمی دانستیم ولی به هر حال آزاد شده بودند. رفیق صفائی این خبر را به فال نیک گرفت. احساس می کرد علی رغم دشواری های بسیار، روزنه های امید نیز یک به یک پیدا می شوند. آزادی دو رفیق قدیمی و دو یار دیرینه، فکر دیدن آن ها و دوش به دوش آنان به مبارزه ادامه دادن، برای یک مبارز قدیمی لذت بخش و خوشحال کننده است. رفیق صفائی خیلی خوشحال بود و از تماس گرفتن با آن ها صحبت می کرد. او امیدوار بود که آن ها به زودی به گروه بپیوندند."

منتشر کننده این جزوه درحالی داستان سرائی فوق را به رفیق حمید اشرف منتسب کرده است که اگر واقعی بود او می بایست خوشحالی خود و رفیق صفائی را از آزادی چهار نفر از گروه جزنی ابراز می کرد نه تنها دو نفر! چون اگر کسی نداند ، رفیق حمید با خواندن روزنامه های آن زمان می دانست که به مناسبت ۴ آبان روز تولد محمد رضا شاه، در میان ۵۲ نفری که به درخواست منوچهر پرتو وزیر دادگستری آن زمان عفو گرفتند ، چهار نفر هم از وابستگان به "گروه جزنی" قرار داشتند. بر اساس آن چه در روزنامه های آن زمان درج شد این چهار نفر عبارت بودند از فرخ نگهدار ، قاسم رشیدی، مجید احسن و محمد مجید کیان زاد. این خبری بود که روزنامه های آن زمان در روز یکشنبه سوم آبان ماه منتشر نموده بودند. (جهت اطلاع خواننده، لینک کلیشه روزنامه آن زمان در زیر نویس این نوشته گذاشته می شود). (۴)

بنابراین رفیق حمید اشرف نمی توانست چهار زندانی آزاد شده را به دو زندانی تقلیل دهد. چنین اشتباهی تنها از کسانی سر زده است که به وسیله "امداد های غیبی"، متن تایپ شده این جزوه جعلی را به انوش صالحی و دستنویس آن را به فرخ نگهدار رسانده اند!

و حاصل کار ، کتابی به نام "حماسه سپاهکل" گشته که در صفحه اول آن نوشته شده که "سعی بر این بوده است تا با کمترین تغییر اصالت متن اصلی حفظ شود".

از طرف دیگر آیا این اتهام به رفیق حمید اشرف می چسبد که اولاً چهار زندانی آزاد شده از "گروه جزنی" را که از زندان آزاد شده بودند، نصف کرده و تنها به دو نفر محدود کند؟ و ثانیاً هنوز آن ها را ندیده و از تصمیم شان برای ادامه مبارزه و یا همکاری با گروه جنگل مطلع نشده، به خیال پردازی پرداخته و از خوشحال کننده و لذت بخش بودن رؤیای دوش به دوش آنان ، مبارزه کردن سخن بگوید؟ آن هم رفیق حمید اشرف که همه زندگی اش بیانگر بیگانه بودن او با چنین خیال پردازی هائی بود. راز این امر را موقعی بیشتر می توان دریافت که بدانیم منظور این کتاب از آن دو نفر همان هائی است که در چهلمین سالگرد شهادت رفیق حمید اشرف در سال ۱۳۹۵ در کلن در مراسم جریان "اکثریت"، سخنران بودند.

موارد دیگری هم وجود دارند که نشان می دهند کتاب مورد بحث توسط رفیق حمید اشرف نوشته نشده است. اما در این جا برای جلوگیری از زیاد شدن حجم این نوشته به مواردی که در بالا به آن ها پرداخته شد بسنده می کنم. در پایان تنها به نکاتی اشاره می کنم که از زبان رفیق حمید اطلاعاتی غیر واقعی به خواننده کتاب منتقل می کند.

چند نکته قابل تعمق

نکته اول: در صفحه دوم کتابی که به نام رفیق حمید اشرف منتشر کرده اند ، تأکید شده که: "سعید کلانتری ، دانی بیژن جزنی بود و مادر سعید به ملاقات او می رفت و خبر های زندان را می آورد و این اخبار و پیام ها توسط زن سعید که به خانه مادر سعید رفت و آمد داشت به رفقاء می رسید. جزنی از راه همین ارتباط "اسلامی" را به افراد گروه معرفی کرد که افراد با همکاری او به مبارزه ادامه دهند". در این جا به این نمی پردازم که مادر سعید که می شود مادر بزرگ بیژن به ملاقات او نمی رفته بلکه خواهر سعید یعنی مادر بیژن منطقاً به ملاقات او می رفته است. به این هم کاری ندارم که بنا به نوشته همسر بیژن در "جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی" (این کتاب در بهار ۱۳۷۸ در پاریس منتشر شده است) پیام های بیژن از زندان از طریق او به بیرون منتقل می شده است. اما آن چه که در نقل قول مزبور باید روی آن تمرکز نمود این ادعا است که: "جزنی از راه همین ارتباط "اسلامی" را به افراد گروه معرفی کرد که افراد با همکاری او به مبارزه ادامه دهند". این ادعا که از قول رفیق حمید اشرف مطرح شده کاملاً نادرست است.

در "جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی" در صفحه ۲۳۹، ایرج واحدی پور از دوستان بیژن جزنی و از مسئولین تشکیلات تهران حزب توده و همکار آن زمان "اسلامی" یا همان عباس شهریاری نوشته است که "بیژن، عباس شهریاری را در سال ۴۳ ملاقات کرده بود" و در باره او به ایرج واحدی پور گفته بود: "شخص رابط همان قالتاقی است که یک بار سراغ" او هم رفته است. بنابراین اگر بیژن جزنی، عباس شهریاری یا همان اسلامی، مرد هزار چهره ساواک را شخصی "قالتاق" تشخیص داده، نمی توانسته معرف او به بقیه گروه آن هم جهت "همکاری" برای ادامه "مبارزه" باشد. از سوی دیگر رفیق حسن ضیاء ظریفی خود دوست ایرج واحدی پور بوده و پس از دستگیری رفقاء عباس سورکی و بیژن جزنی در ۱۹ دی ماه [جدی] سال ۴۶ چون جایی برای مخفی شدن نداشته در خانه ایرج واحدی پور اقامت می گزیند و از همین طریق هم با شهریاری با نام مستعار "مهندس" در تماس قرار گرفته و با او مذاکره کرده بود. بالاخره هم وی درست در همین رابطه همراه با رفیق احمد افشار دستگیر شد. رفیق حسن ضیاء ظریفی در نامه ای که از زندان برای برادرش نوشته و در صفحه ۵۷ کتابی که برادرش ابوالحسن ضیاء ظریفی تحت نام "زندگینامه حسن ضیاء ظریفی" در بهار سال ۱۳۸۲ منتشر کرده درج شده است می گوید: "پس از دستگیری من و گذشت چند ماهی، چون فشار برای دستگیری ۵ نفر از دوستان ما که اسم شان لو رفته بود زیاد شده بود، آن ها خواستند از راه مرز جنوب خارج شوند، به وسیله آقای دکتر الف کمک خواستند و او دو باره آقای مهندس را به دوستان ما که طبعاً از جریانی که بر من گذشته بود اطلاع نداشتند، معرفی کرد". در این جا منظور از دکتر الف همان ایرج واحدی پور می باشد و منظور از مهندس نیز اسلامی (عباسعلی شهریاری نژاد) می باشد. بنابراین روشن است که پنج نفر از رفقای فراری گروه جزنی از طریق ایرج واحدی پور با تشکیلات تهران و در رأس آن مرد هزار چهره ساواک، عباس شهریاری تماس گرفته اند. از این جا معلوم می شود که نیازی نبوده که بیژن جزنی که بر اساس آن چه در "جنگ جزنی" آمده، تازه پس از چهار ماه اولین ملاقات را با همسر و پدر همسرش داشته، شهریاری را از زندان به بقیه گروه معرفی کند! ناشی گری نویسندگان واقعی این کتاب تنها به این "گاف" دادن ها خلاصه نشده و به واقع حد و مرزی ندارد!

در ادامه این موضوع نویسنده کتاب مزبور در رابطه با خصوصیات شخصی عباس شهریاری نوشته است که: "او هیچ گونه زرنگی خاصی نداشت و خلاقیت ذهنی و ابتکار عمل چندانی نمی توانست از خود بروز دهد و به مرور فقط فرمان هائی را که به او می دادند مو به مو اجراء می کرد". اولاً رفیق حمید اشرف شخصاً با شهریاری در تماس نبود و به طور طبیعی شناختی از وی نداشته است که چنین تصویری از وی ارائه دهد. ثانیاً باید دانست که پس از این که عباس شهریاری توسط سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در ۱۴ اسفند ۱۳۵۳ به سزای اعمال خود رسید در گزارش نظامی این عملیات که در نبرد خلق شماره ۶ (اردیبهشت [ثور] ۱۳۵۴) درج شده است در مورد شهریاری نوشته شده است که: مرد "هزار چهره مأموریت بسیار ورزیده و تعلیم دیده که در کار خود حرفه ایست و با رموز کار مخفی کاملاً آشناست و مهارت های زیادی در تغییر قیافه و تیپ دارد". این گزارش که در زمان حیات رفیق حمید نوشته شده و در نبرد خلق درج شده است آشکارا در تقابل با اظهار نظری قرار دارد که در کتابی که به نام رفیق حمید منتشر شده در مورد عباس شهریاری به وی نسبت داده شده است. همچنین در کتابچه ای هم که از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق در رابطه با این عملیات منتشر شد در باره "خصوصیات این جاسوس بی شرم" نوشته شده است که فردی: "کار کشته و هوشیار بود، کمتر رد پائی از خود بر جای می گذاشت". همچنین در مورد وی نوشته شده است که: "او در هر کجا که موقعیت مشکوک می یافت، برق آسا می گریخت و هر گونه رد پائی را از پشت سر خود پاک می کرد". آیا با این همه باز هم می توان آن چه در این کتاب به رفیق حمید نسبت داده شده را واقعی تلقی نمود؟ از سوی دیگر کسی که

سال ها نفوذی ساواک در حزب توده بوده و ده ها نفر را برای ساواک به دام انداخته که تعدادی از آن به دام انداخته شده ها هم بخشی از رفقای "گروه جزنی" بودند را آیا می توان فاقد هر گونه "ابتکار عمل" معرفی کرد؟ اسلامی یا همان عباس شهریاری مأمور کار کشته ساواک بود که تمام زرنگی های لازمه اجرای نقش جنایت کارانه اش را دارا بوده است.

بنابراین چنین اظهار نظری در باره عباس شهریاری از به اصطلاح قلم حمید اشرف مبنی بر این که: "او هیچ گونه زرنگی خاصی نداشت و خلاقیت ذهنی و ابتکار عمل چندانی نمی توانست از خود بروز دهد و به مرور فقط فرمان هائی را که به او می دادند مو به مو اجرا می کرد"، نمی تواند نظر رفیق حمید باشد.

ارتباط با گروه رفیق احمد زاده

بخشی از کتاب چاپ شده به نام رفیق حمید اشرف به روابط گروه جنگل با گروه رفیق احمد زاده اختصاص دارد. در همین رابطه قید شده که پس از این که رفیق عباس مفتاحی جهت جذب رفیق ناصر سیف دلیل صفائی - که از اعضای گروه جنگل بود - با وی تماس می گیرد و به او "پیشنهاد کار گروهی مسلحانه" را می دهد، از آن جا که رفیق "عباس فرد شناخته شده ای بود" پس از بحث های مفصل قرار شد "طبق قراری عباس با صفائی ملاقاتی بکند". این ملاقات در اوایل شهریور ماه [سنبله] ۴۹ دست داد و عباس به نمایندگی از طرف گروه احمد زاده اعلام داشت که ما معتقد به ستراتیژی جنگ چریک شهری هستیم و به عقیده ما مبارزه اول باید در شهر اوج بگیرد و پس از آن با اتکاء به یک پشت جبهه محکم شهری، حرکت به سمت روستا آغاز بشود. بنابراین در شرایط فعلی باید دست به سازماندهی کار شهری زد و کار کوه را به آینده موکول نمود". (صفحه ۴۱ کتاب مورد بحث)

در همین چند خطی که از کتاب مزبور در اینجا ذکر کردم چندین اشتباه بزرگ وجود دارد. اولاً به هیچ وجه آن طور که در این کتاب نوشته شده است، قرار نشده بود که "عباس با صفائی ملاقاتی بکند". بر اساس آن چه که رفیق عباس مفتاحی در سال ۵۰ و در اتاق شماره ۵ اوین قدیم در جمع رفقای فدائی حاضر در آن اتاق تعریف نمود، ملاقات مزبور اصلاً به این شکل نبود. از آن جا که خود من در آن اتاق حضور داشته ام، می توانم صحبت های رفیق عباس را در این جا توضیح بدهم. پس از این که رفیق عباس با هدف جذب رفیق ناصر سیف دلیل صفائی به گروه خودش با وی تماس گرفت، در جریان بحث های مفصلی که با هم داشتند، تقریباً هر دو متوجه شدند که هر یک روابط سیاسی دیگری هم دارند. به همین دلیل هم به پیشنهاد رفیق ناصر قرار شد رفیق عباس دیگری از دوستان رفیق ناصر را ببیند. به همین منظور رفیق عباس به خانه رفیق ناصر می رود و در اتفاقی که با پرده به دو قسمت تقسیم شده و چراغ ها هم خاموش شده بودند، با رفیق دیگر شروع به بحث می کند. بنابراین رفیق عباس نمی دانست که دارد بر سر قرار رفیق علی اکبر صفائی می رود. در نتیجه وقتی که در کتاب نوشته می شود قرار شد "طبق قراری عباس با صفائی ملاقاتی بکند" به هیچ وجه با واقعیت انطباق ندارد. از آن جا که رفقاء علی اکبر و عباس در گذشته و در شهر ساری با هم آشنا و در تماس بودند؛ در جریان مذاکره ها هر دو رفیق از روی شیوه حرف زدن و صدا، همدیگر را شناخته و این موضوع را به یک دیگر گفتند. در نتیجه پرده حائل را کنار زده و مذاکرات را در فضای جدیدی تداوم دادند. در این مذاکرات به دلیل رعایت مسائل امنیتی نه رفیق عباس ابعاد گروه خود را بازگو می کرد و نه رفیق علی اکبر اطلاع می داد که در تدارک رفتن به کوه می باشد. شاید اگر هر دوی آن ها واقعیت آن چه را که بودند به دیگری اطلاع می داد، روند همکاری های دو گروه شکل دیگری به خود می گرفت ولی اصل رعایت اصول مخفی کاری در شرایط دیکتاتوری، آن ها را از این کار باز داشته بود.

زمانی که رفیق عباس با رفیق صفائی در حال بحث و مذاکره بود کتاب مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک نوشته شده بود و اتفاقاً رفیق عباس تعریف می کرد که در جریان صحبت هایش با رفیق علی اکبر به این کتاب هم اشاره می کرد تا جایی که یک بار رفیق صفائی به رفیق عباس می گوید چرا تو همه اش به یک جزوه استناد می کنی! بنابراین با توجه به این واقعیت رفیق عباس نمی توانسته است بگوید که "ما معتقد به ستراتیژی جنگ چریک شهری هستیم و به عقیده ما مبارزه اول باید در شهر اوج بگیرد و پس از آن با اتکاء به یک پشت جبهه محکم شهری، حرکت به سمت روستا آغاز بشود." نیازی نیست که من در این جا بگویم که آن چه در این کتاب و از قول رفیق حمید به رفیق عباس نسبت می دهند با واقعیت در تعارض است. چرا که هر کس به خود کتاب رفیق مسعود مراجعه کند متوجه می شود که اولاً نام کتاب "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک" است و نه "ستراتیژی جنگ چریک شهری" و در واقعیت هم دنیائی تفاوت هست بین کسانی که "ستراتیژی" خود را "جنگ چریک شهری" اعلام می کنند با کسانی که مبارزه مسلحانه را هم ستراتیژی هم تاکتیک دانسته و در صددند با توسل به مبارزه مسلحانه به تدریج حمایت معنوی توده ها را جلب کرده و هر زمان امکان یافتند در جهت جلب حمایت مادی توده ها حرکت کرده و در بستر جنگی توده ئی و طولانی دشمن را نابود سازند.

بر اساس گفته های رفیق عباس مفتاحی در این مذاکرات در حالی که رفیق عباس ضمن تأکید بر ضرورت مبارزه مسلحانه بر تقدم تاکتیکی مبارزه مسلحانه در شهر نسبت به کوه تأکید می کرد (به این معنا که بدون وجود پشت جبهه ای در شهر تداوم کار چریکی در کوه امکان پذیر نیست.)، اما رفیق صفائی این "تقدم تاکتیکی" را به حساب این می گذاشت که رفیق عباس به مبارزه در کوه بهای لازم را نمی دهد. به هر حال مذاکرات دو طرف به سرانجام نرسید و قرار شد رفقای دیگری این بحث ها را دنبال کنند. که در عمل از طرف گروه جنگل رفیق حمید اشرف و از طرف گروه رفیق عباس مفتاحی، رفیق مسعود احمدزاده در ارتباط با هم قرار گرفتند.

حال توجه خواننده را به این جملات رفیق مسعود جلب می کنم که در قسمت نتیجه گیری کتابش در همان سال ۴۹ نوشته است: "یک مبارزه چریکی در روستا، بدون حمایت سیاسی - نظامی شهر و کار سیاسی - نظامی نیرو های شهری پیروز نخواهد شد. اینک این سؤال پیش می آید که درست است چنین مبارزه ای در روستا که از حمایت شهر برخوردار نباشد سرانجام شکست خواهد خورد ، اما آیا چنین مبارزه ای را آغاز هم نمی توان کرد؟ اگر به حمایت شهر در آینده ای قابل پیش بینی اطمینان نسبی داشته باشیم و تا چنین موقعی بقای چریک روستا تضمین شود ، باز هم نمی توان چنین مبارزه را شروع کرد؟ این جاست که باید از عالم کلیات خارج شویم و دقیقاً به شرایط میهن خود توجه کنیم" (صفحه ۱۴۶ قطع جیبی) آیا این جملات به معنای آن است که رفیق عباس معتقد بود که "در شرایط فعلی باید دست به سازماندهی کار شهری زد و کار کوه را به آینده موکول نمود."؟ این را هم بگویم که رفیق مسعود در همان اتاق اوین و در جمع رفقاء می گفت که "تقدم تاکتیکی به معنای تقدم زمانی نیست". خلاصه باید گفت که آن چه در کتاب مزبور در باره نظرات رفیق عباس و گروه رفیق احمدزاده ، پویان، مفتاحی گفته شده و به آن ها نسبت داده شده نادرست و بی پایه است.(۵)

نتیجه گیری

با مطالعه کتاب مذکور با نام "حماسه سیاهکل" که چهل سال پس از شهادت رفیق کبیر حمید اشرف به نام وی منتشر شده است ، هر کس کمترین اطلاعی از تاریخ سازمان فدائی و روش های کار انقلابیون در جنبش انقلابی مردم ما در دهه ۵۰ داشته باشد ، فوراً متوجه می شود که این کتاب نه نوشته رفیق حمید بلکه یک پروژه کتاب سازی به نام وی می

باشد. در این نوشته تلاش شد تا با رجوع به خود کتاب ، عدم انطباق آن با واقعیت و نادرستی انتساب آن به رفیق حمید اشرف نشان داده شود. در این جا لازم می دانم که تأکید کنم که در این نوشته به خیلی از موارد دیگری که در کتاب مزبور وجود دارند و با نظرات رفیق حمید و سبک نگارش وی و یا اساساً با تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در انطباق نمی باشند ، نپرداخته ام تا مطلب کنونی بیش از اندازه طولانی نشود، به خصوص که می توان در آینده به این امر پرداخت. هدف از نگارش این مطلب صرفاً هشدار به جوانانی است که امکان دارد با شنیدن نام رفیق حمید اشرف که به عنوان یکی از سمبل های سازمان چریکهای فدائی خلق ایران شناخته شده است چنین کتابی را واقعی تصور کرده و در دام چنین پروژه هائی بیفتند. به خصوص که بدون شک دیر یا زود این کتاب در ایران هم پخش خواهد شد. هر چند آینده بیشتر روشن خواهد کرد که آن دست های آلوده ای که به چنین کار مذمومی متوسل شده اند ، چه اهداف پلیدی را دنبال می کنند. اما مطالعه این نوشته تا همین جا هم تا حدی روشن می سازد که آن امداد های غیبی که این جزوه را در اختیار انوش صالحی و فرخ نگهدار قرار دادند ، چه خیالاتی در سر دارند. اگر به جمله آخر این کتاب مراجعه کنیم باز هم تا حدی اهداف کتاب سازان معلوم الحال را درک خواهیم کرد. آن جا که از قول رفیق حمید اشرف می نویسند که گناه این بی خبری روستائیان که در دستگیری رزمندگان سیاهکل شرکت کردند و: "خلق را رویاروی فرزندان راستین خویش قرار" دادند ، از کیست؟ آیا واقعاً رفیق حمید که همواره با افتخار از سیاهکل به عنوان آغاز مبارزه مسلحانه در ایران علیه دشمنان خلق نام می برد، می توانست معتقد باشد که در آن نبرد، خلق رو یاری فرزندان راستین خود قرار گرفته بود؟

چنین ترهائی از ذهن کتاب سازانی بر می آید که چهل سال پس از شهادت رفیق حمید هنوز هم با ورشکستگی تمام و استفاده از هر ابزار کثیفی خود را محتاج خراب کردن و خدشه دار ساختن چهره کمونیست هائی می بینند که با رزمشان تاریخ ایران را دگرگون ساختند.

در خاتمه ضروری است تأکید کنم که تاکنون از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ده ها اثر علیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران منتشر شده است که در آن ها اطلاعاتی های جمهوری اسلامی با دست بردن در اسناد به جا مانده از ساواک ، خط مورد نظر خود را علیه سازمان چریکها و رهبران و چهره های شناخته شده آن پیش برده اند که در میان آن ها کتاب وزارت اطلاعات به نام "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۵۷" و کتاب "نهضت امام خمینی" برجستگی بیشتری داشته اند. اما از آن جا که مردم مبارز ما و جوانان آگاه مان با شناختی که از وزارت اطلاعات دارند می دانند که نباید به نهادی و کسانی که "کسب و کارش" مرگ است ، اعتماد کنند ، حال برای فریب آن ها روش دیگری برگزیده و به نام یکی از شناخته شده ترین رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق (رفیق حمید اشرف) کتاب می نویسند و آن را توسط کسانی که مارک "اطلاعاتی" ندارند به چاپ رسانده و منتشر می کنند تا شاید به این وسیله خطوط مسموم خود را پیش ببرند. (۶)

مطالعه این کتاب نشان می دهد که نویسندگان آن با تکیه بر نوشته های خود رفیق حمید و اطلاعاتی که چه در کتاب های منتشر شده از سوی وزارت اطلاعات موجود است و چه از اسناد ساواک به دست آمده است ، با قاطی کردن دروغ و راست ، مبادرت به ساختن داستانی به نام "حماسه سیاهکل" اثر رفیق حمید کرده اند. داستانی که چون متعلق به رفیق حمید نمی باشد مملو از اشتباه و تناقض و دروغ است. به همین دلیل با قاطعیت باید گفت که این کتاب را به هیچ وجه نباید به حساب رفیق حمید اشرف گذاشت.

شهریور [سنبله] ۱۳۹۵

زیر نویس ها:

۱- کسانی که این کتاب را نوشته اند و بهتر است بگویم که در واقع "پرداخته اند" برای این که به خواننده نشان دهند که کتاب در زمان حیات رفیق حمید اشرف نوشته شده چنین جمله ای را در آن گذاشته اند.

۲- برای اولین بار در سال ۵۰ و در اوین بود که شنیدم بازجوها با نشان دادن یک پیراهن خونین مدعی شده بودند که نامبرده در جنگل به دست رفقاییش کشته شده است. در حالی که بعداً روشن شد که او پس از ترک هسته چریکی در کوه ، به سر زندگی عادی خود بازگشته است و از قرار معلوم ، هنوز هم زنده است.

۳- در پایان این شو تلویزیونی از مقام امنیتی در باره دستگیری تعداد زیادی از دانشجویان سؤال شد و او ضمن تکذیب این امر تأکید کرد که گروهی خرابکار دستگیر شده اند که ۴ نفرشان دانشجو بوده اند و نام این چهار دانشجو را اعلام نمود که در همان زمان در روزنامه ها درج شد. البته در جزوه "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" در رابطه با دستگیری رفیق حسن پور نوشته شده که: "در نیمه اول دی ماه یکی از کادرهای گروه جنگل که افسر وظیفه بود و به همین دلیل وظایف گروهی اش به دیگران داده شده بود به علی غیر از ارتباط با گروه جنگل دستگیر گردید" که این تاریخ نادرست می باشد.

۴- در زندان عادل آباد شیراز ، فرخ نگهدار در رابطه با آزادی اش از زندان ، آن هم حدود دو سال و نیم زودتر از موعد پایان یافتن محکومیتش ، به نویسنده این سطور گفت که تقاضای عفو نوشته و به همین دلیل هم زودتر آزاد شده بود. بنا به رسم آن زمان ، کسانی که خواهان عفو بودند ، برای شاه نامه نوشته و ضمن تأیید سیاست های وی ، تقاضای خود را طرح می کردند که فرخ نگهدار هم چنین کرده بود.

<http://www.siahkal.com/index/left-col/rooznameh-etelaat-Farrokh-Negahdar.pdf>

۵- البته در نوشته هائی که واقعاً متعلق به رفیق حمید می باشد هم در توصیف نظرات و دیدگاه های گروه رفیق احمد زاده اشتباهات فاحشی وجود دارد که بهتر است در فرصت دیگری به آن ها پرداخته شود.

۶- جالب است که منتشر کننده این کتاب هم با علم به این که برای جلب اعتماد جوانان نباید هیچ اشاره ای به اسناد ساواک و نوشتجات وزارت اطلاعات بکند ، در زیرنویس هائی که برای کتاب نوشته به جای روشن کردن منبع استناد خود صرفاً می نویسد: "در برخی منابع" آمده است. در حالی که در واقع، آن منابع در خیلی از مواقع کتاب های وزارت اطلاعات می باشند.

